

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۲۳ نومبر ۲۰۱۱

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۵

به ادامه گذشته:

طبق معمول، قبل از وارد شدن به بحث اصلی و به سراغ شبنامه رفتن تذکر نکات چند را لازمی می دانم:
۱- با وجود آن که بار قبل به صراحت نوشته بودم که بین من و شبنامه نویس باغ، زمین، خانه، جایداد و یا کدام ملکیت دیگری نا تقسیم نمانده، تا بزرگان زحمت کشیده از قرار معلوم زیر فشار و تقاضای شخص شبنامه نویس، خواستار میانجیگری کردند، مگر با تأسف باز هم تنی چند از آنها با تلیفون های مکرر شان به طرح تقاضاهای شان ادامه دادند.

این که چنین وضعیتی را شبنامه نویس واقعاً می خواهد و یا بدین وسیله تلاش دارد تا مناسبات من را با بزرگان به هم زند، در شرایط کنونی دشوار است در مورد قضاوت نمود، مگر آن احمق بیسواد که در طول زندگانی نکبتبار خود به مثابه یک کرگس فقط با تفاله و شکار دیگران امرار حیات نموده و جا دارد من بعد از وی به نام "کرگس قلم" یاد نمایم، نمی داند که با این تشبیه ها، در حالی که تا هنوز نه من و نه هم هیچ یک از دوستان از وی اسم نبرده است، به ذات خود گواهی می دهد که شبنامه نویس کثیف کسی به جز همان کرگس قلم فرد دیگری نیست. در غیر آن چرا تنی دیگر از باشندگان تورنتو با چنین دستپاچگی همه روزه شفیع و میانجی نمی فرستد؟ دلیل چنین امری کاملاً روشن است، هرگاه وی هم از قضیه اطلاع نمی داشت و نویسنده آن ننگنامه نمی بود به مانند سایرین ضرورت اینهمه تكدی و عذر خواهی به میان نمی آمد.

۲- ضمن تشکر از تمام متصدیان، همکاران و دوستانی که بر من منت گذاشته و به صدها ایمیل حمایت از این قلم و تقبیح عمل شبنامه نویسی علیه یک عنصر سیاسی، ارسال نموده اند باید به عرض شان برسانم که با تأسف من بیکار نیستم تا به یک باره تمام شبنامه را بررسی و شبنامه نویس را به همه بشناسانم، بلکه در کنار رویارویی با

مشکلات زندگانی روزمره آنها در سن و سالی که من دارم و کار متواتر و بدون وقفه برای پورتال در کنار سایر همکاران، باید کوشش نمایم که وقت نوشتن برای خود ذخیره نمایم، مثلاً از پیاده روی و ورزش خود بکاهم و به همین سان بخشی از ساعت مطالعه ام را نیز قربانی نمایم تا یک و یا چند سطری را بر روی کاغذ بیاورم، در نتیجه آرزومندم تا دوستان با این شیوه کارم که ناشی از مشکلات عینی زندگانی روزمره ام است، تفاهم نشان داده و با طرح سؤالات نخواهند برنامه کارم را تغییر بدهم. یک چیزی را که همه می توانند مطمئن باشند، در اخیر این قسمت تا به تمام پرسش ها پاسخ ارائه نگردیده به بخش دیگر خواهیم رفت.

۳- در این بخش نوشته آن قسمت از شبنامه مطرح بحث قرار خواهد گرفت که به علاوه زندگانی من، زندگانی و عملکرد تعداد زیادی از رفقای سابق این قلم را در معرض دید قرار خواهد داد. از آن جایی که از مدت ها بدین سو نه تنها با تمام آنها هیچ گونه مناسبات تشکیلاتی ندارم بلکه با عده ای از آنها از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی در تقابل خصمانه نیز قرار دارم، لازم است این نکته را از قبل یادآوری نمایم که وقتی من در نوشته فعلی از کسی به نام "رفیق" یاد می نمایم، کاربرد همان برش زمانی را می تواند برساند، نه این که امروز هم بین ما رفتاری می تواند وجود داشته باشد. مبرهن است با آنهایی که از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی بین ما نزدیکی هائی وجود دارد، با وجود آن که کمترین پیوند تشکیلاتی ما را به هم نزدیک نمی سازد، احترام متقابل مبارزاتی بین ما وجود دارد، در حالی که با طیف دیگر نمی توان از چنین احترامی یاددهانی نمود.

۴- همان طوری که عده زیادی از رفقای سابقم نیز اطلاع دارند، یکی از عادت های خوب و یا بدم در تمام زندگانی آن بوده که هر شب قبل از رفتن به خواب، کارکرد های همان روز را بر روی کاغذ بیاورم. این عادت بوده که هم در سفر و هم در حضر، بدان عمل نموده ام. در نتیجه به ارتباط هر قسمت از زندگانی مبارزاتی ام، کتابچه خاصی وجود داشته و دارد که از نخستین روز رسیدن به محل جدید آغاز و با ختم کار، نقطه پایان بر آن گذاشته می شد. محرکم در انجام چنین امری به علاوه آن که علایق شغلی خودم به حیث فردی که تحصیلات اکادمیک در رشته تاریخ دارد، بوده است و نیاز آن که زمانی بتوانم در صورت زنده ماندن دقیق ترین گزارش ها را از زندگانی مبارزاتی خود و رفقاء تقدیم جنبش انقلابی کشور و تاریخ مبارزاتی مردم ما نمایم، من را به انجام چنان امری وادار می ساخت، تشویق یک نوع گزارشدهی درون سازمانی بین رفقاء نیز بود. بدان مفهوم که هرگاه رفقاء بتوانند با چنین شیوه ای زندگانی روزمره شان را بنگارند، نقاط قوت و ضعف رفقاء را در همان مقطع زمانی بیان دارند، روند تکامل وقایع را در همان زمان وقوع آن بنویسند، صرف نظر از آن که، در نهایت یک دید دیالکتیکی از خود، رفقاء، سازمان و جامعه را به مسؤولان سازمان تقدیم خواهند داشت خود نیز به ارتباط افراد و پدیده ها درجه درک درست خود از آنها را در نهایت متوجه شده، آن یادداشت ها بهترین سندی خواهد گردید برای خود شناسی و سازمان شناسی گزارش دهنده.

برهمن مینا از تمام دوران های زندگانی ام که در پیوند با زندگی سازمانی داشته ام، روزانه یادداشت تهیه نموده بودم که وقت عزیمت از پاکستان، هم به لحاظ مسایل امنیتی و هم ارتباط برخی از آنها به زندگانی سازمانی، همه را نزد زنده یاد "رهبر" به امانت گذاشتم. اگر امروز آن یادداشتها را در اختیار می داشتم به یقین در مورد هر بحث و پیش آمدی به اتکای آن یادداشتها با دقت بیشتر کرونولوژیک می توانستم چیزی بنویسم. مگر با تأسف بعد از شهادت زنده یاد "رهبر" و بعد ها جدا شدن خودم از سازمان و ریزش های متعدد آن، فعلاً برایم روشن نیست که آن یادداشتها نزد کدام افراد و کدام از یک روند های متضاد ساما قرار دارد، انقیاد طلبان و یا ادامه دهندگان.

در هر صورت هرگاه فرد و یا بخشی از ساما که بدان دسترسی داشته باشد و آن یادداشتها که در نفس خود گزارش روزانه ده ها انقلابی پاکباز سامای همان زمان را انعکاس می دهد، از گزند بی مبالاتی ها و سبکسری های معمول روشنفکرانه و یا هم میراث خواری فئودالی به امان مانده باشد، امید است آنها را به مثابه امانتی که نزد شان وجود دارد، به صاحب آن که خودم باشم مسترد دارند، تا در بحث کنونی که دفاع از افتخارات ساما را در بر خواهد گرفت از آن استفاده لازم صورت گرفته بتواند، در غیر آن امید است وقتی این بحث ها را می خوانند، به استناد آن نوشته ها و سکن کردن خط خودم، خطاها و یا احیاناً طفره روی ها را بنمایانند.

واما به ارتباط شبنامه:

کرگس قلم که می توان درجه و حدت نفرتش را از من و پراتیک مبارزاتی ام در بستر زمان، به خوبی درک نمود و چه بسا احساس حقارت در قبال آن مبارزات کابوس شبهای تارش بوده با صد ها پیاله هم نتوانسته آن درد جانکاه و عقده حقارت خویش را تسکین دهد، به دوام بستن اتهامات چندی بر من، به یک باره تمام زنجیر ها را گسسته، کسانی را که امروز بین ما نیستند تا از خود به دفاع برخیزند و هیچ نقشی در جدال کنون من با کرگس قلم، منابع وحواریونش نیز ندارند و از دهه ها بدین سو جانبازانه سر در راه میهن و بهروزی مردم آن فداء کرده اند، نیز نشانه گرفته با بی حیائی و دیده درائی خاص خودش عین اتهام ردیالنه را بر آنها نیز وارد می نماید، چنانچه می نویسد:

"بچه بازی در کوارتر های سازمان در پشاور با پسر بچه برهنه صورت و با همدستی شخصی بنام(حاجی ... از

کلکان)

این اتهام که در ذات خودش می تواند یکی از دلایل اساسی پاسخگوئی به کرگس قلم به شمار آید، باور کنید اگر پای کسان دیگری را به میان نمی کشید نه تنها قابل جواب دادن نبود، بلکه در ضروری ترین حالت، همینقدر برایش می نوشتم:

"کمر بند خودت را محکم ببند که با وجود بیش از ۶۰ سال عمر هنوز از بچگی بیرون نشده ای"

مگر طرح ردیالنه بچه بازی در کوارتر های سازمان و دو جانباخته دلیر ساما را در مظان اتهام قرار دادن امریست که نمی توان بدون مکث کافی از آن گذشت. چه در اینجا تنها پای دفاع از آبرو و حیثیت خودم در بین نیست، حتا پای دفاع از دو جانباخته خلق نیز در بین نیست بلکه دفاع از حیثیت و آبروی مبارزاتی ساما که در آن زمان یکی از گردان های سرخ مبارزه علیه اشغالگران روسی، ایادی خود فروخته آنها و مدافعان اسلام سیاسی و چه بسا سرخترین آنها بود، در میان می باشد.

همین ضرورت مبارزاتی مرا بر آن می دارد تا با تکیه بر حافظه از ایجاد نخستین خانه های سازمانی در پاکستان شروع نموده، کاملترین لست ممکن از باشندگان کوارتر ها را با سن و سال آن افراد در همان مقطع زمانی بنگارم، باشد اگر شبنامه نویس جاسوس مشرب را قناعت ندهد، سایر خوانندگان بدانند که قضیه از چه قرار بوده است. قبل از پرداختن به این مطلب ، لازم به یادآوریست بنگارم که با وجود چندین انشعاب در ساما و حتا دامن زدن به دشمنی های خونین بین بخش های جدا شده و افشای اگر نگویم تمام به جرأت می توانم بنویسم بیشترین اسرار سازمان توسط افراد معلوم الحالی که ریشه در نهاد های استخباراتی دور و نزدیک داشتند و دارند، این بار اول است که ساما از چنین زاویه ای مورد اتهام قرار می گیرد. نفس چنین اتهامی بعد از گذشتن ۳۰ سال نمایانگر آن است که شبنامه نویس بی آرم از موضع یک جاسوس حرفه ئی با در نظر داشت ذهنیت های عقب مانده در جامعه این بار می خواهد علیه یک سیستم، یعنی علیه ایجاد خانه های سازمانی که در ذات خود حثیت مدرسه سازمانی را داشتند، توطئه به راه انداخته، آیندگان را از شرکت در چنان مدارسی برحذر بدارد.

قبل از همه باید نوشت: منظور از "کوارتر های سازمان" آن خانه هائی است که در آن رفقای مجرد و بدون فامیل زندگانی می نمودند.

در جریان سال ۵۸ در جریان چندین مسافرتی که به پاکستان چه در پشاور و چه هم در کویته داشتم، یکی دو روزی را که به اجبار در آنجا توقف می نمودم یا در هتل های ارزان قیمت و یا هم بین فامیل های دور و نزدیک سپری می نمودم. وقتی در اواخر سال ۵۸ به پاکستان آمدم تا از آن طریق طبق وظیفه سازمانی عازم "نیمروز" گردم، رفقای مجرد در آن زمان در دومحل اتاق داشتند: یکی تهکال بالا که بیشتر غنی اتمر، فردی به نام څارنوال از پغمان که گویا کاکای زنده یاد عزیز اوریا خیل بود و زنده یاد عبدالله معروف به عسکر از ولایت ننگرهار در آنجا زندگانی می نمودند و دیگری در کبابیان منزل څارنوال "ظهور الدین" که با برادرانش در آنجا اقامت داشت.

در تمام مدت انتظارم همان زمان در پشاور که به تقریب حدود یکماه دوام نمود، خودم بیشتر در منزل شوهر همشیره ام اقامت داشتم. با آمدن زنده یادان رفقاء گل محمد و میرویس، در حالی که میرویس در پشاور ماند تا عازم کابل گردد، من با زندیاد گل محمد طرف ایران حرکت نموده از آن طریق به نیمروز رفتم.

از آن جایی که مدت کارم در نیمروز از قبل یک سال تعیین شده بود و می بایستی وظایف محوله را ظرف همان یک سال انجام داده به کابل بر می گشتم، خلاف خواست و تقاضای مکرر رفقای نیم روز به خصوص زنده یاد گل محمد، رخت سفر بر بسته یک هفته بعد از نوروز سال ۶۰ به پشاور رسیدم. - ضمن پاسخ به سؤال دیگر شبنامه نویس چگونگی وظایف و عملکردم را در نیمروز به صورت مفصل به بحث خواهم گرفت.

در آن وقت زنده یاد "رهبر" نیز در پشاور اقامت داشت. در همان زمان برای بار اول کلمه نامأنوس و نا آشنای کوارتر که بعد ها به هزاران بار آن را شنیدم، به گوشم خورد. آنهم به خاطری که رفقای سازمان در ۳ محلی که اقامت داشتند از آنها به نام کوارتر های سازمان یاد می نمودند: کوارتر های آنزمان قرار آتی بود:

۱- کوارتر تکنیکل که در آن زنده یاد "رهبر"، استادعظیم، و یکی دو نفر دیگر زندگانی می نمودند- چون تمام دوره اقامتم در آن زمان حدود یک هفته تا ده روز بود که چند روز آن را هم به نزد شوهر همشیره ام در سوات بودم، نام دوستان دیگر را نمی توانم اکنون به یاد بیاورم چه بسا همان زمان هم نمی دانستم.

۲- کوارتر جهانگیر آباد- شاهین تاون که به اسپستانت کمیته موسوم بوده و از جمع باشندگان آن داکترع، داکتر اعظم دادفر و صورت خان را به یاد دارم. در آن زمان من صرف یک بار در معیت زنده یاد "رهبر" به آنجا رفته، به نسبت برخورد های ایدئولوژیک قبلی بین من و داکتر اعظم دادفر، نه آنها تمایل چندانی به دیدار مجدد از من داشتند و نه هم من می خواستم از راه نیامده جنگ را آغاز نمایم.

۳- سومین محل اقامت اعضای سازمان در کبابیان بود که در آنجا زنده یاد مدیر صاحب "ایاز خان" از گلدره کوهدامن با تنی چند از رفقای دیگر من جمله "تورن" شوهر همشیره قومندان قادر اقامت داشته بیشتر از آن محل به حیث یک آدرس ثابت و مرکز ارتباط با داخل بهره برداری صورت می گرفت.

از آن جایی که طرف مستقیم صحبت هایم شخص زنده یاد "رهبر" بود، میرهن است که حین اقامت چندروز در پشاور، من هم در تکنیکل سپری می نمودم.

وقتی در همان زمان صحبت رفتن خود به کابل را مطرح نمودم، زنده یاد "رهبر" به صورت تلویحی به من فهماند که رفقای نیمروز به شدت تقاضای اعزام مجدد را به آن دیار نموده اند و از قرار معلوم آنها با دستور العمل یک سال قبل سازمان موافقت نداشته و توضیحات من هم برای آنها قناعت بخش نبوده است. در نتیجه پیشنهاد نمود که چون خودش عازم اروپاست و این کار را می تواند از طریق ایران انجام دهد، خوب خواهد بود تا ضمن همراهی با

وی سری هم به رفقای نیمروز زده، ضمن تفهیم تصمیم سازمان به آنها و کسب قناعت شان، تا برگشتن شخص خودش از اروپا، به پراکندگی های افراد سازمان در ایران به خصوص تهران که گزارشات غلو آمیزی از بی سرنوشتی ۱۰۰۰ سامائی در آنجا حکایت می نمود، سر و سامانی بدهم. - تجربه ۶ ماه کار در ایران آنهم در شرایط اختناق سال ۶۰ هرچند از طرف شبنامه نویس پرسیان نشده، مگر در جای خودش بدان هم اشاره خواهم نمود.

سنبله سال ۶۰ بود که زنده یاد "رهبر" از اروپا برگشت و هردو ضمن اطلاع از فاجعه ضربت خوردن مرکزیت و نیاز داخل به افراد در نیمروز، راهی پشاور گردیدیم تا از آنجا سفر خود را به طرف افغانستان به خصوص کابل ادامه دهیم.

حین رسیدن ما در پشاور، سازمان در کل دو محل اقامت برای سکونت رفقاء در اختیار داشت: یکی همان اسپستانت کمیته در شاهین تاون بود و دیگری هم کوارتر کباییان.

با رسیدن ما روی رفع چند ضرورت به ناگزیر خانه مقابل اسپستانت کمیته را کرایه نموده، اساس کوارتری جدیدی نیز گذاشته شد. یکی از آن ضرورت ها موجودیت همسر و دخترانم در پشاور بود که بعد از ضربات کابل و به دنبال آن که اطفالم را در کودکستان پای تحقیق کشانیده بودند. یاد "کلثوم حیفی" که همیشه به مانند خواهری مهربان از خانواده ام خبرگیری می نمود، گرمی باد که همان روز به زور اطفالم را از دست مدیره کودکستان رها کرده و بعد از آن نگذاشته بود تا همسر که از قبل مخفی بود، در کابل بماند. به اجبار با پدر و مادرش راهی پاکستان شده بودند.

در همین جا بی مناسبت نخواهد بود سپاسم را خدمت داکتر رسول رحیم به خاطر لطفی که در حق اطفالم انجام داده بود و برای آنها که پاهای شان برهنه بود و کفش نداشتند، دو جوره چپک خریده بود ابراز بدارم و این را هم اضافه نمایم آن چپک ها را برای فرزندان پدری خریده بود، که پدرش با ایستادگی روی اصل "هدف وسیله را توجیه نمی کند" در همان اواخر دو تن تریاک را که به نرخ همان زمان ۲ میلیون دالر امریکائی ارزش داشتند، آتش زده بود. تریاکها که به قاچاقبران حرفه ئی از ولسوالی نورزاد، تعلق داشت و آنها نیز در همسوئی کامل با دولت دست نشانده روس و قوای روسی و زیر پوشش عضویت به حرکت انقلاب اسلامی و حزب اسلامی گلبدین به کار قاچاقبری اشتغال داشتند، یکی از مواردی بود که تعداد زیادی از افراد و کادر های بومی جبهه نمی توانستند معنای عمل من را درک نمایند. آنها که همه گرسنگی خود فرزندان شان را می دیدند و از جانب دیگر این را هم می دانستند که با فروش تریاکها نه تنها صدها خانواده از رنج و مصیبت گرسنگی نجات خواهند یافت، بلکه بزرگترین کمک اقتصادی به جبهه نیز خواهد بود، نمی توانستند به گفته یک تن از خاینین در جبهه نیمروز یعنی "غازی" با برخورد آرمان گرایانه من موافقت بنمایند. در حالی که چه همان زمان و چه هم اکنون از کاری که کرده ام احساس راحتی وجدان می نمایم. من همان زمان در محضر تمام رفقای حاضر در جلسه تعیین سرنوشت تریاکها به صراحت ابراز داشتم:

"حاضریم برای آزادی افغانستان و رهائی مردم آن جان خود و خانواده ام را ده ها بار فدا نمایم، اما به خود حق نمی دهم زیر نام آزادی افغانستان، فرزندان خلقهای منطقه اعم از افغان، ایرانی و یا پاکستانی را در چنگال عفریت اعتیاد در بند بیندازم. هدف وقتی مقدس است باید سخت کوشید تا جهت برآورده ساختن آن وسایل شریفانه و انقلابی را نیز به خدمت گرفت. در غیر آن پراگماتیسم و فرصت طلبی رگ رگ بدن همه ما را فرا گرفته به هر پستی و دنائتی زیر عنوان تقدس هدف تن خواهیم داد. این درست همان چیز است که بین ما و دشمنان ما اعم از روس و

مزدورانش و منادیان اسلام سیاسی خط فاصل به ضخامت فرزند انقلاب و مردم بودن و نوکر ارتجاع و استعمار شدن ایجاد می نماید"

حال بعد از گذشت ۳۰ سال هرگاه توله سگانی از قماش شبنامه نویس بی آرم که پشت کردن به مردم را از پدر به ارث برده است، بر من اتهام "چپ روی" و "آوانتوریسم" می زنند، بگذار بزنند. من از کاری که همان زمان انجام داده ام نه تنها امروز هم دفاع می کنم بلکه بدان افتخار نیز می نمایم. اگر همان زمان من هم به مانند شبنامه نویس راحتی نور چشمی ها و زندگانی اشرافی توأم نوکر و چاکر علیا مخدره را بالاتر از اصل و آرمان خود می دانستم، و با مدح تره کی و پیشکارگی برای محمود بریالی بر روی خون صد ها رفیق، هزاران مبارز و ملیونها انسان دربند کشور پا می گذاشتم، معلوم نیست که در سقوط شخصیتی تا کدام نا کجا آباد ها جلو می رفتم. چه بسا من هم اکنون به مثابه یکی از مزدوران نیروهای اشغالگر در پیشاپیش آنها به کشتار مردم دست می یازیدم و فردی می شدم از قماش اسپننا ها، دادفر ها و دیگران:

از آستان همت ما دلت است دور و اندر کنام غیرت ما نیستش ورود

باز هم در همین جا بی مناسبت نخواهد بود تا از زنده یاد گل محمد و تنی چند از رفقای آزمون که روی مسایل امنیتی از بردن نامشان معذورم سپاسم را اظهار بدارم. چه بدون حمایت قاطع و تعیین کننده آنها، من به تنهایی به هیچ صورت قادر نمی شدم تا مقابل "غازی" و باندش و سایر فرصت طلبان ایستادگی نموده چنین نمونه ارزشمندی از وفاداری به آرمانهای والای انقلابی را ثبت کتیبه خار آئین تاریخ بنمایم.

برگردیم به کوارتر:

هرچند همسرو اطفالم را با مساعدت دوستان به خصوص داکتر رسول رحیم و زنده یاد "رهبر" و فروش آنچه را توانسته بودند با خود بیاورند و همکاری خسرم و تا حدودی ابتکاری که خود به خرچ دادم، راهی المان ساختم و فامیل زنده یاد "شاهپور قریشی" نیز عازم هند گردید، مگر کوارتر نو تشکیل را نیز حفظ نمودیم. از آن زمان به بعد در کل افراد متعلق به جناح های مختلف ساما در پاکستان، در ۳ کوارتر اقامت داشتند:

۱- کوارتر اسپتانت کمیته، ۲- کوارتر مقابل اسپتانت کمیته ۳- کوارتر کبابیان،

با آن که من بیشتر مواقع بین سالهای ۱۳۶۰ الی ۱۳۶۴ در مسافرت هائی بودم که هر یکی بیش از ۸ تا ده ماه طول می کشید، با آنهم تا زمانی که در پشاور بودم خود را تنی از افراد شامل کوارتر دانسته، زندگانی افتخار آمیز رفقاء در آن دوره به من این اجازه را نمی دهد تا با غایب اعلان کردن خود، به صورت غیر مستقیم به تأیید اتهام ردیلان شبنامه نویس بپردازم، بر همین مبنا و به خاطر آن که بطلان ادعای ردیلان شبنامه نویس را به قدر کافی شکافته و دروغ وی را به اثبات برسانم، ناگزیرم ترکیب هریک از کوارتر ها را با چگونگی طرز زندگانی آنها در معرض دید خوانندگان قرار بدهم. امید آنهایی که بعد از ۳۰ سال نام شان در اینجا ذکر می گردد، به خاطر ذکر نام شان بر من ببخشایند:

ادامه دارد